

# عضل دینداری در

احمد رازقی

انسان دیندار امروز، به تعبیر حافظ، چو بید بر سرایمان خویش می لرزد و معلوم نیست که گذشتگان ما نیز آیا مانند امروزیان، در دین ورزی خویش به چنین وضعیتی مبتلا بوده اند یا خیر؟ آیا دینداری، ذاتاً دشوار است یا بطور عارضی با سختی درآمیخته می شود؟ آیا دینداری آسان، تعبیر صحیحی است یا تعبیر دینداری آسان و سهل الوصول عبارتی پارادوکسیکال است؟

شاید بهتر باشد برای بررسی عضل دینداری در دنیای جدید، بحث را با تحلیل اجمالی سه مفهوم «عضل»، «دینداری» و «دنیای جدید» آغاز کنیم.

عضل چیست؟ چگونه پدیدار می شود؟ از چه وقتی می فهمیم که با عضلی روبرو شده ایم؟ آیا باید همیشه عضل را به آسانی تبدیل کرد؟

به نظر می رسد عضل، مثل گره است و به نوعی حکایت از سر بسته بودن موضوعی می کند. بنابراین وقتی گفته می شود من عضلی دارم، یعنی با امری سر به مهر و فرو بسته درگیر هستم. عضل در مقام نظر، از جنس نادانی و ابهام و پوشیدگی و عدم وضوح است و در مقام عمل از جنس ناتوانی است. کسی که در مقام نظر با عضلی روبرو است، نمی داند حقیقت چیست؟ و کسی که در مقام عمل با عضلی روبرو است، نمی تواند آنچه را که می خواهد انجام دهد. پس عضل، آن چیزی است که در برابر او احساس ضعف می کنیم؛ ضعف در دانستن یا ضعف در توانستن.

# دنیای جلاله



معضل به تناسب امکانات آدمی پدیدار می‌شود. کسی که امکانی ندارد هرگز معضلی هم نخواهد داشت. فی المثل معضل فهمیدن یک موضوع برای کسی حاصل می‌شود که امکان فهمیدن نیز برای او میسر باشد در غیر اینصورت موجودی مثل یک قطعه سنگ که اساساً امکان و توان فهمیدن ندارد، هرگز با معضلی، در مقام فهم روبرو نمی‌شود. پس معضل، ریشه در امکان و امکانات آدمی دارد و همانطور که امکانات بستر بروز و ظهور معضلات هستند، وسیله خروج از آن نیز می‌باشند. از این رو می‌توان گفت که هر معضلی در میان دونوع امکانات قرار دارد: امکاناتی که معضل در دامن آن متولد می‌شود و امکاناتی که معضل از طریق آنها برطرف می‌شود. با این بیان، معضل در عین آمیختگی با ضعف، نویدبخش امکان‌هایی از ضعف نیز است. آدمی زمانی درمی‌یابد که به معضلی گرفتار شده است که سیر طبیعی حرکت او مختل یا متوقف شود. انسان در هر دو مقام نظر و عمل، سیر و حرکتی دارد؛ بطور معمول اموری را می‌شناسد و به طور مرسوم کارهایی را انجام می‌دهد. اما وقتی در هنگام فهمیدن یا عمل کردن به بن‌بست رسید و حرکتش به کندی یا توقف انجامید، در می‌یابد که به معضل، دچار شده است و از همین لحظه است که می‌کوشد معضل زدایی کند. در واقع از آنجا که طبیعت آدمی به گونه‌ای ساخته شده است که میل به سهولت و آسانی دارد و به تعبیر دیگر، معمولاً آدمی مایل است که حرکت طبیعی خود را انجام دهد، هر چه را که مانع و مزاحم انجام این حرکت ببیند از سر راه خود برمی‌دارد.

اکنون پس از دریافتن مفهوم «معضل» به سراغ مقولهٔ دینداری می‌رویم.

دینداری چیست؟ و دینداری در گرو چه چیزی است؟

دینداری، گرفتن از دین است؛

دینداری، آویختن به دین است؛

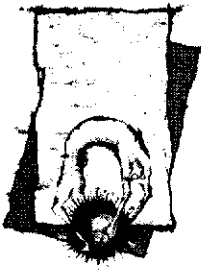
دینداری، یعنی از جنس دین شدن؛

دینداری، یعنی به رنگ دین شدن؛

دینداری، یعنی منسوب به دین شدن. آری دینداری یعنی برقراری نسبت با دین و

دیندار یعنی منسوب به دین. اما دین چیست؟ دین، نور است؛ دین، هدایت است؛ دین

ذکر است؛ دین، بصیرت است؛ دین، عمل است؛ دین، میزان تمیز حق از باطل است؛



دین، برهان است؛ دین احتجاج است؛ دین، سلوک است؛ و بالاخره دین، راه است. اگر دین همه این اوصافی است که بیان شد و دیندار کسی است که با چنین واقعیتی، نسبت برقرار می‌کند، دینداری یعنی نورانی شدن؛ یعنی هدایت یافتن؛ یعنی ذاکر شدن؛ بصیرت یافتن؛ عامل شدن؛ فارق بودن؛ برهان شدن، احتجاج کردن؛ سلوک کردن؛ و بالاخره دینداری یعنی راهی شدن.

اما دینداری در گرو چیست؟ دینداری در گرو شناسایی دین و عمل به دین است. دیندار کسی است که هم دین را می‌شناسد و هم بر اساس آن شناسایی عمل می‌کند. دینداری در گرو رفع موانع شناسایی دین و رفع موانع عمل به دین است. در واقع، دینداری یک جهت ایجابی دارد و یک جهت سلبی؛ جهت ایجابی دینداری، شناخت دین و عمل به آن شناسایی است و جهت سلبی آن، رفع موانع شناسایی و رفع موانع عمل به دین است. پس برای وصول به وضعیت دینداری باید عواملی را فراهم و موانعی را برطرف کرد؛ یعنی دسترسی به عوامل شناسایی دین و عمل به دین «لازمه» دینداری است و حضور موانع شناخت دین و عمل به دین، «مزاحم» دینداری است.

تا اینجا دو جزء از اجزاء صورت مسئله - یعنی مفهوم «معضل» و «دینداری» - تا حدی روشن شد. اکنون قدری نیز به مفهوم و تصور «دنیای جدید» بپردازیم.

«دنیای جدید» چیست؟ از چه هنگامی دنیای جدید، دنیای جدید شد؟ آیا دنیای جدید ادامه دنیای قدیم است یا در برابر دنیای قدیم است؟

در پاسخ به چیستی دنیای جدید، باید گفت که درست است که دنیای جدید در جغرافیای خاصی به نام مغرب زمین ظهور کرد و درست است که به لحاظ مقطع زمانی نیز بین قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، نطفه‌اش بسته شد، اما واقعیت این است که امروزه دنیای جدید نه محصور در جغرافیای مغرب است و نه محدود به چهار یا پنج قرن گذشته. دنیای جدید، امروز، بیشتر هویتی بینشی و گرایشی است. در دوره ما، دیگر نباید از دنیای جدید تلقی‌ای زمانی یا مکانی صرف داشت. یعنی گرچه این دنیای جدید در زمان و مکان خاصی تحقق پیدا کرده و رشد یافته است، اما دنیای جدید از مختصاتی برخوردار است که این مختصات در هر زمان و مکانی که هویدا شوند، می‌توان آن را دنیای جدید نامید. دنیای جدید با بهره‌مندی از

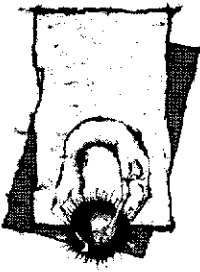
ویژگی‌های علمی و عملی خاصی، در حال هرچه بیشتر سامان بخشیدن به خود است.

ویژگی‌های فراوان و متعددی را می‌توان برای تبیین دنیای جدید برشمرد. اما شاید بتوان گفت که ستون خیمه‌ای که دنیای جدید بر اساس آن برپا شده است، «آزادی» است؛ «آزادی در تفکر» و «آزادی در تجربه». آنچه این دنیای جدید را به وضعیت نوینی رساند، که تا پیش از این انسان‌ها از چنین موقعیتی برخوردار نبودند، «آزادی» در مقام «تعقل» و «آزادی» در مقام «عمل» است.

دنیای جدید از هنگامی دنیای جدید شد که آدمی به خود اجازه داد که در مقام «تعقل» مراعات هیچ چیز و هیچ کس را نکند و در مقام «عمل» پروایی از هیچ چیز و هیچ کس نداشته باشد.

بدون هیچ گونه داورى ارزشی در جهت ذکر معایب و محاسن چنین دنیایی و چنان آزادی‌ای، باید اذعان کرد که دنیای جدید کم کم بر این سنگ بنا استوار شد که آدمی مجاز است «هر تفکری را تجربه کند». در این دنیا، نه دین، نه خدا، نه ملیت و نه نژاد، نه سنت‌ها و عادات و نه هیچ چیز دیگر، بر عقل آدمی فرمان نمی‌راند و بر عمل او حکم نمی‌کند. بلکه تمامی آنها محکوم حکم عقلی هستند که آن عقل نیز نه تنها حاکم مطلق بر خویش نیست، بلکه خود نیز محکوم و منتقد خویش است. در دنیای جدید یکی از احکام این عقل «خودبنیاد» یا عقل «بی بنیاد» تجویز آزمون و نقد هر موضوعی در مقام «نظر و عمل» است. بنابراین آزادی عقل، آزادی در عمل و تجربه کردن را نیز به همراه آورد.

دنیای جدید دنیای «استبداد عقل نقاد» است؛ عقلی که با ترازوی ضعیف و محدود خویش می‌خواهد اعتبار و عیار هر موضوعی را نقد و ارزیابی کند. غافل از اینکه سنجش هر موضوعی بطور مطلق، در توان این عقل عنان گسیخته نیست. باری، دنیای جدید بواسطه این آزادی در تعقل و تجربه، مرز خود را از دنیای قدیم جدا کرد. دنیای قدیم و سنتی، دنیایی بود که آزادی او مرزی داشت و عقل و تجربه نیز حدود مشخصی داشتند. عقل مجاز نبود به عنوان حاکم مطلق و بی قید و شرط داورى کند و تجربه نیز از عقلی تبعیت می‌کرد که مجبور به رعایت حدود و حریم خاصی بود. بنابراین، دنیای سنتی دنیایی مشروط بر شروطی خاص و محدود به حدودی مشخص بود. با این



اوصاف می توان گفت که دنیای جدید گرچه به لحاظ زمانی ادامه دنیای قدیم است، اما به لحاظ ماهوی نه تنها ادامه دنیای قدیم نیست - به این معنی که همان ارزش ها و نگرش های دنیای قدیم در دنیای جدید رشد نمی یابد - بلکه کاملاً در برابر و تقابل با دنیای قدیم قرار دارد.

اگر دنیای جدید، دنیای «استبداد عقل محض» است، دنیای قدیم دنیای «استبداد سنت محض» است؛ سنتی که در آن دینی خاص یا فرهنگی خاص یا ملیت و نژادی خاص یا ترکیبی از اینها، حاکم مطلق بود و عقل در پناه حکمرانی آن حاکم منحصر به فرد، حکمی داشت و در واقع عقل جرأت و جسارتی در بیان احکام خود بدون تبعیت از دین، فرهنگ، ملیت و مانند آن رانداشت.

تاکنون کوشیده شد که اجزای عنوان بحث حاضر یعنی «معضل دینداری در دنیای جدید» با نگاهی اجمالی مورد مذاقه قرار گیرند. اکنون با توجه به زمینه فراهم شده باید به این بحث پرداخت که آیا دینداری در دنیای جدید با معضلی مواجه است یا خیر؟ آیا هر فرد دینداری به راحتی می تواند در دنیای جدید بی هیچ نگرانی و دغدغه ای به دینداری بپردازد؟

به نظر می رسد که باید معضلات دینداری را به دو بخش مهم تقسیم کرد و سپس ملاحظه کرد که فرد دیندار در دنیای جدید بیشتر با کدام معضل سروکار دارد؟ این معضلات عبارتند از:

اول: معضلات ذاتی دینداری؛

دوم: معضلات عرضی دینداری.

### معضلات ذاتی دینداری

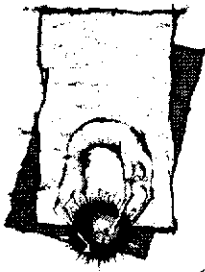
قبلاً اشاره شد که دینداری، یک نسبت است؛ نسبتی که انسان با دین برقرار می کند. دین مجموعه ای از هدایت های علمی و عملی است که آدمی با التزام به آن آموزه ها به وادی دینداری پا می گذارد. واقعیت آن است که طبیعت آدمی عین التزام به دین نبوده و نیست و اگر طبعاً و بی هیچ صعوبتی، آدمی به آموزه های علمی و عملی دین ملتزم بود، دعوت پیامبران به تدین و دینداری، اساساً لازم نبود؛ چرا که آدمی طبیعتاً ملتزم به دین بود، یعنی دیندار بود. اما حقیقتاً، آدمی در ذات خود تعلق خاطر ای اجمالی

به دین دارد و یکی از جهاتی که پیامبران برای انجام آن آمدند، این بود که این التزام و تعلق اجمالی به دین را تفصیل و توسعه و کمال بخشند. لذا، مهمترین معضلات ذاتی دینداری به «التزام به آموزه‌های علمی و عملی دین» برمی‌گردد؛ فی‌المثل التزام اعتقادی به توحید به عنوان آموزه و هدایت علمی دینی، برای شخص دیندار معضلی محسوب می‌شود. اینکه آدمی به جایی برسد که قلباً و نه در حد زبان یا عقلاً یک حقیقت متعالی را در عالم موجود، منشأ اثر ببیند، کار چندان ساده‌ای نیست، بلکه عمری تمرین و تزکیه و ریاضت نفسانی می‌طلبد. در مقام عمل نیز، التزام به رعایت اعمال بدنی دینی، توأم با سختی و دشواری است. بنابراین، نفس دین به تناسب آموزه‌های علمی و عملی‌اش برای آدمی از سختی و صعوبتی، غیر قابل انکار برخوردار است. گرچه در مراحل عالی دینداری، شاید برخی بتوانند به وضعیتی برسند که نه تنها التزام به هدایت‌های علمی و عملی دینی برای ایشان دشوار نباشد، بلکه لذت بخش نیز باشد، اما سخن ما در اینجا مربوط به بخش اقلیت دینداران نیست، بلکه مربوط به اکثریت آنهاست که غالباً، با معضلات التزام به آموزه‌های علمی و عملی دینی درگیر هستند.

### معضلات عرضی دینداری

معضلات عرضی دینداری، مربوط به نفس التزام به آموزه‌های علمی و عملی دین نیست، بلکه محصول شرایط و موقعیت‌هایی است که دین در بستر تاریخی و خارجی ظهور خود با آنها مواجه می‌شود.

دینداری هرگز در خلأ حاصل نمی‌شود، بلکه در شبکه درهم تنیده‌ای از روابطی که انسان با جهان و پیرامون خود دارد، تحقق می‌یابد. بنابراین چه معضلات ذاتی دینداری و چه معضلات عارضی آن، به یک معنی، در فضایی ظهور می‌یابند. اما معضلات ذاتی دینداری بیشتر به نفس ارتباط آموزه‌های دینی و طبیعت انسانی - که در بستر تاریخی ظاهر می‌شود - مرتبط است. و معضلات عارضی دینداری نیز بیشتر با آن جهانی مرتبط است که فرد دیندار آن را برای خود سامان بخشیده است. البته شاید در مقام تعیین مصداق معضلات ذاتی از معضلات عارضی دینداری به راحتی نتوان این دو معضل را از یکدیگر متمایز کرد. مضافاً بر اینکه ما در تفکیک معضلات ذاتی از



معضلات عارضی دینداری به هیچ وجه نمی‌خواهیم قضاوت ارزشی کنیم و مثلاً معضلات ذاتی را مهم‌تر یا سخت‌تر از معضلات عارضی بدانیم.

با این سخنان معلوم می‌شود که انسان دیندار امروز با دو گونه معضل و دشواری در امر دینداری مواجه است: یک دسته معضلاتی که ریشه در حقیقت دین و انسان دارد و یک دسته معضلاتی که محصول حضور انسان دیندار در دنیای جدید است.

ممکن است برخی اعتراض کنند و بگویند که تقسیم معضلات دینداری به ذاتی و عارضی، تقسیم‌بندی واقع‌بینانه‌ای نیست؛ چرا که اگر معضلات ذاتی دینداری، ریشه در ارتباط آموزه‌های دینی و طبیعت انسانی دارد، مگر شما از انسان خالص و دین خالص با خبر هستید تا بگویید که این معضلات ذاتی دینداری به ارتباط طبیعت انسان و حقیقت دین برمی‌گردد؟! انسان و دین ایده‌آل و به دور از عوارض، وجود تاریخی ندارد. طبیعت انسان و دین همیشه در بستری تاریخی ظهور یافته‌اند. بنابراین چون شما از ارتباط طبیعت انسان و دین بیرون از عوارض تاریخی خبر ندارید، نمی‌توانید ادعا کنید که برخی از معضلات دینداری ذاتی است و ریشه در نفس ارتباط طبیعت انسان و حقیقت دین دارد.

در پاسخ به این اشکال باید گفت که تقسیم معضلات دینداری به ذاتی و عارضی، منافاتی با حضور و ظهور دائمی انسان و دین در بستر تاریخ ندارد. پیش از این هم اشاره شد که دینداری نه در خلأ، بلکه در شبکه پیچیده‌ای از روابط انسان با پیرامون خود تحقق می‌یابد. از این رو معضلات دینداری نیز به یک معنی هویت تاریخی و زمینی دارند و معضلات ذاتی و عارضی دینداری همگی در همان بستر زمینی و تاریخی ارتباط دین و انسان ظهور می‌کنند. با این تفاوت که به نظر می‌رسد ریشه برخی از این مشکلات بیشتر در متن ارتباط دین و انسان است و برخی دیگر از مشکلات، ریشه در حضور آدمی در دنیای جدید دارند. بالاخره نمی‌توان منکر شد که آدمی با اینکه در طول تاریخ بروز یافته است اما همین انسان از مختصات برخوردار بوده است که هرگز این مختصات - در هر فرهنگ و نژادی - از وی غایب نبوده است. ممکن است این مختصات ثابت آدمی به تناسب فرهنگ‌ها و ملیت‌ها و نژادها رنگ‌های مختلفی پیدا کرده باشد، اما اصل آن ثابت مانده و از ضمیر آدمی در طول حیات تاریخی اش حذف نشده است. فی المثل میل به قدرت در آدمی گرچه در طول

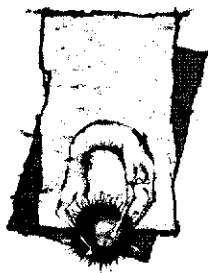


تاریخ، به اشکال مختلفی ظاهر شده است، اما هرکجا آدمی حضور داشته است، این میل به قدرت نیز حاضر بوده است. همین میل به قدرت آدمی، در متون دینی بگونه‌ای مورد توجه و شناسایی و بازسازی قرار گرفته است که می‌کوشد آدمی را در مسیری قرار دهد که نه تنها این میل آثار تخریب و ویرانگری نداشته باشد، بلکه موجب رشد و تعالی حیات آدمی نیز قرار گیرد. بنابراین میل به قدرت به عنوان یکی از خصایص آدمی که همیشه در بستر تاریخی ظهور می‌کند و هدایت‌های دینی در باب کنترل و هدایت قدرت - که این هدایت‌ها نیز توسط پیامبران در بستر تاریخی ظهور یافته‌اند - برای آدمی وضعیتی را به وجود می‌آورد که ما آن را معضل ذاتی دینداری - در حوزه قدرت - می‌دانیم. اساساً دین آمده است که به هدایت و کنترل نیروهای آدمی بپردازد؛ نیروهایی که همیشه در طول تاریخ در وجود آدمی حضور ثابت دارند.

با این بیان ملاحظه می‌شود که تقسیم‌بندی معضلات دینداری به ذاتی و عارضی نه منافاتی با واقع‌بینی دارد و نه منافاتی با هویت تاریخی و زمینی داشتن طبیعت انسانی و حقیقت دین.

نکته مهم قابل اشاره به ارتباط میان معضلات ذاتی و عارضی دینداری باز می‌گردد. این دو نوع معضل گرچه هر یک ریشه‌های جداگانه‌ای دارند، اما با یکدیگر ارتباط دارند و می‌توانند بر روی یکدیگر تأثیرگذار باشند. ممکن است یکی دیگری را تقویت یا تضعیف کند. ممکن است معضل ذاتی مولد یک معضل عارضی باشد، یا معضلی عارضی نابودکننده معضل ذاتی یا عارضی دیگری باشد. به هر حال می‌توان انواع روابط را میان (۱) درون معضلات ذاتی با یکدیگر و (۲) درون معضلات عارضی با یکدیگر و (۳) ارتباط معضلات ذاتی و عارضی دینداری با یکدیگر شناسایی و تعریف نمود و این، موضوعی است که در تفکر دینی متفکران ما به آن توجه منسجم و مدون و جدی نشده است. گرچه شاید بطور پراکنده بتوان از میراث گذشتگان مطالبی در این زمینه‌ها جمع‌آوری نمود. از این رو شایسته است به عنوان موضوعی جدید و مستقل، در فرصت و مقال دیگری درباره معضلات ذاتی و عارضی دینداری و انحاء روابط و تأثیرهایی که با یکدیگر دارند، بررسی و کارشناسی شود.

اما گرچه معضلات عارضی دینداری در برابر معضلات ذاتی دینداری قرار داده



شده‌اند، ولی باید بخاطر داشت که خود معضلات عارضی، «همیشه» گریبانگیر آدمی هستند. این همیشگی بودن معضلات عارضی لطمه‌ای به عارضی بودن آنها وارد نمی‌کند. اعتراض نکنید که اگر این معضلات عارضی هستند، پس چطور می‌گویید که همیشگی هستند؟ مگر عارضی به این معنی نیست که گاهی هست و گاهی نیست؟ پس شما چطور می‌گویید که این معضلات عارضی دینداری، همیشگی است؟ در پاسخ به این اشکال باید گفت که معضلات عارضی دینداری، همانطور که قبلاً گفته شد، ریشه در شرایط و موقعیت‌هایی دارند و آن اینکه دین در قالب فرهنگ و زمانه‌ای خاص با جهان بینی و ارزش‌هایی خاص ظهور می‌کند و از آنجا که آدمی و دین همیشه در درون یک فرهنگ و زمانه معینی با یکدیگر ارتباط می‌یابند، این در قالب «فرهنگ و زمانه بودن» گرچه عارضی است، اما ثابت و همیشگی است. ولی چهره این قالب از آنجا که می‌تواند در تغییر و دگرگونی باشد، برای دین و آدمی، عارضی است. بنابراین می‌توان گفت که قالب معضلات عارضی دینداری از دین و آدمی جدانشدنی و ثابت است. اما چهره‌های این قالب می‌تواند متغیر و زوال‌پذیر باشد.

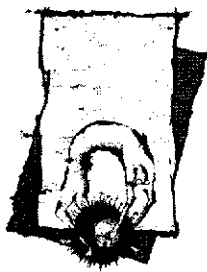
تا اینجا معلوم شد که اولاً معضلات ذاتی و عارضی دینداری با یکدیگر در ارتباط هستند و ثانیاً معضلات دینداری همیشگی هستند. حال باید نگاهی داشت به معضلات عارضی‌ای که محصول حضور آدمی در دنیای جدید است و اگر آدمی در این دنیای جدید نبود، در دینداری‌اش نیز با چنین معضلاتی روبرو نمی‌شد. وقتی می‌گوییم دینداری آدمی در دنیای جدید با معضلات متنوعی روبرو است، باید بر اساس آنچه که در مورد معضل، دینداری و دنیای جدید گفته شد، این عبارت را فهم کرد. معنی این عبارت چنین است که آدمی هنگامی که وارد دنیای جدید می‌شود، احساس می‌کند که به روانی و سهولت نمی‌تواند با آموزه‌های دینی ارتباط برقرار کند، نمی‌تواند بطور معمولی به رنگ دین و هدایت‌های دینی درآید. گویی وقتی به دنیای جدید پا می‌گذارد هم در مقام فهم دین و هم در مقام عمل به دین با معضل روبروست. یعنی هم دین‌شناسی‌اش با ضعف و دشواری توأم می‌شود و هم در مقام عمل، بطور طبیعی و معمول نمی‌تواند به آموزه‌های دینی عمل کند.

کم نیستند کسانی که در جامعه دینی ما ناآگاهانه می‌خواهند که بین دینداری و حضور

در دنیای جدید پیوند بزنند. در حالی که این پیوند هرگز پانمی گیرد مادامی که تناسبی بین آن دین با این دنیا برقرار نشود. گمان می کنند که دینداری در دنیای جدید، امری عادی است اما توجه ندارند که دینداری، ارکان و مبانی و اهداف و لوازمی دارد که اگر بخواهد این امور در دنیای جدید تحقق بیابد، یا دنیای جدید باید از دنیای جدید بودنش خلع شود و یا دینداری از دینداری بودنش تهی شود یا اگر جمع بین این دو ممکن و مطلوب باشد - یعنی دینداری بدون معضل در دنیای جدید - به عنوان یک راه نوین، هنوز تفصیل آن نه در مقام تئوری و نه در مقام عمل ارائه نشده است. البته مدعیان ناآگاهی که بر طبل امکان دینداری بدون معضل، یا کم معضل، در دنیای جدید می کوبند و راهی ارائه نمی دهند، چه بسیارند و ما را با مدعیان و غوغائیان کاری نیست. روی سخن با کسانی است که می خواهند تاحدی، ولو اجمالاً، از معضلات دینداری که عارض بر دینداری در دنیای جدید می شود، آگاه شوند.

بطور کلی می توان گفت که متناظر با شناخت دین و دو بخشی که برای دینداری بیان شد - یعنی التزام به آموزه های علمی و التزام به آموزه های عملی - معضلاتی برای دینداری در دنیای جدید وجود دارد. دنیای جدید به عنوان فضایی که دینداری ما می خواهد در آن جایی برای خود باز کند، از موقعیتی برخوردار است که امکان دینداری را با دشواری هایی مواجه می سازد.

دنیای جدید به هر دلیل و علتی که باشد به وجود آمده است و در نهایت طی این چند صد سال اخیر تدریجاً به شکلی درآمده است که اجزای تشکیل دهنده این دنیا با یکدیگر به نوعی توازن و هماهنگی رسیده اند؛ به این معنی که امروز دنیای جدید مانند منظومه ای است که از مرکز و پیرامونی تشکیل یافته است که با یکدیگر کاملاً تناسب دارند. مرکز این منظومه، آزادی در تعقل یا عقل خودبنیادی است که در پیرامون خود فلسفه، سیاست، هنر، اقتصاد، ادبیات، تعلیم و تربیت، علم، تکنولوژی و دهها سیاره فکری دیگر را تدبیر و تنظیم می کند. تمامی این موضوعات کاملاً به تناسب عقل خودبنیاد شکل گرفته و می گیرند و البته همانطور که ذکر شد، میان این اجزاء نیز هماهنگی کاملی برقرار است. یعنی فلسفه امروز با علم جدید و علم جدید با تکنیک جدید هماهنگی دارد و همینطور میان سیاست امروز با اقتصاد امروز و تعلیم و تربیت جدید کاملاً تناسب برقرار است. نحوه این مناسبات بسیار متعدد و متنوع است. اما



عمده مطلب این است که این اجزاء کاملاً در جهت تقویت یکدیگر و تقویت مرکز خود، همپوشانی و هماهنگی دارند. حتی مسیحیت اگر بتواند به عنوان یکی از اجزای منظومه دنیای جدید محسوب شود، کاملاً با اجزای دیگر تناسب یافته است. اساساً تجدید نظری که در مسیحیت شد، و شاخه تنومندی بنام پروتستان را ایجاد کرد، در مسیر تقویت هماهنگی دینداری مسیحی با دنیای جدید بود. گرچه شاخه‌های دیگر مسیحیت نیز به نحوی دیگر خود را با منظومه دنیای جدید هماهنگ کرده‌اند.

پس دنیای جدید از اجزایی تشکیل شده است که میان آن اجزاء نیز سازگاری درونی وجود دارد. اما دینداری اسلامی، با تمام ویژگی‌هایش مانند میهمان ناخوانده‌ای است که به میهمانی دنیای جدید وارد شده است. حال آنکه چندان سنجیتی میان او و دیگر اعضای این میهمانی و صاحبخانه آن - یعنی عقل خود بنیاد - وجود ندارد و گفتن اینکه در شکل‌گیری دنیای جدید، تمدن اسلامی نیز تأثیرگذار بوده است، در عین درستی‌اش، کمکی به رفع عدم سنخیت میان دنیای جدید و دینداری ما نمی‌کند.

امروزه، دینداری جامعه ما هم با آن صاحب‌خانه - که کانون مرکزی دنیای جدید است - مشکل دارد و هم با میهمانانی که به دعوت این صاحب‌خانه، حضور یافته‌اند. تبیین و تفصیل تعارض دینداری با همه ابعاد و اجزای اصلی دنیای جدید در حوصله این نوشتار نیست. ولی از باب نمونه در ادامه بحث، به برخی از این معضلات در دنیای جدید اشاره می‌کنیم.

اول - گفته شد که دین‌شناسی مدخل ورود به دینداری است. در دین‌شناسی اسلامی و سنتی ما مکانیسم شناسایی دین به گونه‌ای ترسیم می‌شد که در مجموع، برآیند فعالیت شناسایی ما در باب دین اسلام، حکایت از آن دارد که دینداران می‌توانند به بخش قابل ملاحظه‌ای از حقایق دینی به درستی دسترسی پیدا کنند. اما دنیای جدید دنیای کثرت‌گرایی و تکثرپذیری است و بنا بر یکی از همین اشکال کثرت‌گرایی در شناخت، خاصه دین‌شناسی، ما مجاز هستیم که قرائت‌ها و تفسیرهای بی‌نهایتی از متون دینی داشته باشیم. به تعبیر نیچه، حقیقت، چیزی جز تفسیر ما نیست. در واقع ما حقیقت را می‌سازیم و کشف نمی‌کنیم. بر همین مبنا، ما حقایق دینی را نیز با تفسیر خود از متون دینی می‌سازیم و کشف نمی‌کنیم. پس هر تفسیری می‌تواند حق عرضه و ارزش‌یابی داشته باشد. البته همچنانکه اشاره شد، اعتقاد به این گرایش از شناخت

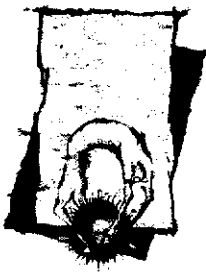
دینی، تنها گرایش یا بهترین گرایش در حوزه معرفت‌شناسی یا معرفت‌دینی نیست. اما در عین حال قابل انکار نیست که یکی از پرطرفدارترین نگرش‌ها در حوزه معرفت‌شناسی و هرمنوتیک فلسفی در دنیای جدید، اعتقاد به مجاز بودن تفاسیر متعدد متون و معارف دینی است.

آیا فرد دینداری که تاکنون با تصویر سنتی از دین‌شناسی به سراغ فهم دین می‌رفت و اکنون در برابر خود از چنین نگرشی به دین در دنیای جدید باخبر می‌شود؛ در برابر خود معضلی را احساس نمی‌کند؟! معضلی که از همان ابتدا دینداری شخصی را از جهت دین‌شناسی - به عنوان مدخل ورود به دینداری - به مخاطره می‌افکند؟ قطعاً دیندار امروزی در مواجهه با این نگرش معرفت‌شناختی دنیای جدید، دین‌شناسی و به تبع آن دینداری خود را با معضل و مشکل مهمی روبرو می‌بیند.

در اینجا قصد داوری و ارزشیابی نیست تا مثلاً گفته و قضاوت شود که این دین‌شناسی یا معرفت‌شناسی دنیای جدید چون به ضرر دین‌شناسی مرسوم است، بنابراین باطل و نادرست است، بلکه اشاره به این موضوع مدنظر است که این نگرش معرفتی به دین در دنیای جدید - درست یا نادرست، خوب یا بد - با دین‌شناسی و به تبع آن با دینداری جامعه دینی ما سازگاری ندارد و بنابراین یکی از معضلات امروز دینداری در دنیای جدید، به شناخت دین مربوط می‌شود.

دوم - یکی از ویژگی‌های دنیای جدید، قدرت «نقادی» نامحدود آن است؛ تا جایی که عقل خود بنیاد هر چیزی را از جمله خودش را نقد می‌کند و چیزی در دنیای جدید باقی نمی‌ماند مگر اینکه به پای میز محاکمه نقادانه عقل خود بنیاد احضار می‌شود. و البته یکی از این احضارشدگان، دین و مدعیات دینی است. عقل خود بنیاد و نقاد دنیای جدید این را حق مسلم خود می‌داند که هر موضوع و مطلبی را - چه دینی و چه غیر دینی - نقد کند و اگر آن موضوع از محاکمه عقل نقاد سربلند بیرون آمد، او را بپذیرد و آلا او را طرد کند.

چنین عقلی که از مهمترین مختصات دنیای جدید است، امروزه در جامعه دینی ما حضور روبه‌رشدی دارد و کثیری از اشکالاتی که به بخش‌های اعتقادات، اخلاق و خصوصاً احکام دینی وارد می‌شوند، مبتنی بر پذیرش چنین عقل نقادی می‌باشند. اما از سوی دیگر، بنا بر اعتقادات دینی، چنین جایگاهی برای عقل در نظر گرفته



نشده است و اصلاً تعریفی که از عقل و عاقل در معارف دینی ما شده است، تفاوت‌های بنیادین با عقل نقاد دنیای جدید دارد. حتی اگر دین اسلام برای عقل حق نقادی قایل شده است، حریم آن را نیز مشخص نموده است و اجازه نداده است که هر حکمی که توسط این عقل صادر می‌شود، مجاز و صحیح پنداشته شود؛ فی‌المثل دین اسلام، در کثیری از احکام شرعی، توان عقل را از فهم فلسفه آن احکام قاصر دانسته است. حال آنکه عقل خود بنیاد و نقاد دنیای جدید نه تنها به خود اجازه نقد این احکام را می‌دهد، بلکه معتقد است احکامی که به حکم این عقل خودبنیاد، منافی حقوق انسانی پنداشته می‌شوند، باید حذف و طرد شوند. آیا دینداری که امروزه با این عقل خودبنیاد نقاد مواجه می‌شود، احساس دشواری و معضل نمی‌کند؟

متأسفانه بسیاری از تحلیل‌هایی که امروزه در مورد علت‌های بروز اختلافات درونی جامعه اسلامی ما می‌شود، بر اساس تحلیل علل فرهنگی و اجتماعی و مخصوصاً سیاسی انجام می‌شوند. و با اینکه نمی‌توان انکار کرد که برخی از این اختلافات منشأ سیاسی یا فرهنگی دارند، ولی باید اعتراف کرد که بخش مهم و عمده‌ای از اختلافات درونی جامعه دینی ما ریشه فکری و معرفتی دارند.

در واقع تقابل میان دینداری جامعه ما با دنیای جدید، تقابل میان دو دنیا و دو نوع نگرش متفاوت به عالم و آدم و دین است و محصول این تقابل به صورت‌های مختلف از جمله شکل سیاسی آن هویدا می‌شود. از این رو، شاید چندان واقع‌بینانه نباشد که طرفین اختلاف در جامعه ما دائماً یکدیگر را به سوء نیت یا بی‌خبری و نادانی و مانند آن متهم کنند؛ چرا که اگر طرفین اختلافات جامعه دینی ما، کاملاً حسن نیت داشته باشند و هر یک بر محدوده کاری خود کاملاً آگاه باشند، همین که یکی بر اساس دینداری و دین‌شناسی سنتی و دیگری بر اساس معیارهای دنیای جدید به دین و آدم و عالم نظر کند، ظهور این اختلاف در جامعه دینی بسیار طبیعی خواهد بود. در حالیکه اگر غیر از این می‌بود، بسیار عجیب و غیر طبیعی می‌نمود.

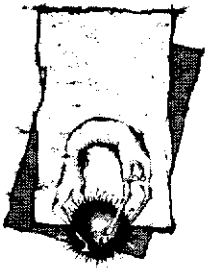
سوم - از آثار نقادی بی‌حد و مرز دنیای جدید، عدم اعتقاد به جرمیات است؛ در دنیای جدید کمتر می‌توانیم جرمیاتی را بیابیم که از نقد و انتقاد مصون مانده باشند یا از آن به سلامت گذر کرده باشند. بنابراین اعتقاد به امور جزمی به آن صورتی که در تفکر دینی

و دینداری مرسوم ما وجود دارد، در دنیای جدید چندان جایگاهی ندارد. تفکر دینی عموماً و تفکر دینی اسلامی و دینداری ما خصوصاً با جزمیاتی عجیب است که اجازه نمی‌دهد پای آن نقادی به این عرصه‌ها وارد شود. در واقع نمی‌توان نقادی به معنای خاص آن در دنیای جدید را پذیرفت و در عین حال به جزمیات دینی نیز معتقد بود. نقادی دنیای جدید همان و محو شدن جزمیات دینی نیز همان. با این وصف، شخص دینداری که در صدد بهره جستن از عقل نقاد دنیای جدید است، به هنگام حضور در این دنیای جدید میان جزمیات دینداری خویش و عدم وجود جزمیات در دنیای جدید کاملاً احساس ناهماهنگی و ناسازگاری می‌کند و این نیز برای او مصداقی است از مصادیق معضل دینداری در دنیای جدید.

چهارم - روح دنیای جدید دعوت به فرار از درون و سرگرم شدن به جهان بیرون است. حال آنکه روح دینداری اسلامی دعوت به درون‌نگری و درون‌گرایی و تنظیم جهان بیرون بر اساس همین توجه به جهان درون است. نمی‌گوییم بینش اسلامی به جهان بیرون توجه ندارد یا کم توجه است، بلکه ریشه توجه به جهان بیرون و ساختن آن، در تفکر دینی اسلامی، بر اساس توجه به جهان درون آدمی است. برآیند کلی فعالیت دنیای جدید بگونه‌ای است که اقتصاد، ورزش، سرگرمی و تفریحات، ادبیات و هنر، فلسفه، علم و تکنولوژی، فرهنگ و خلاصه غالب اجزای آن، جهانی را می‌سازند که آدمی را از خویشستن خویش غافل می‌کند و فرصت و مهلتی برای او باقی نمی‌گذارند تا سیری هم در جهان درون خود داشته باشند. این در حالی است که دینداری اسلامی، انسان و جهانی را سامان می‌بخشد که به تعبیر امام علی (ع) در نامه‌اش به مالک اشتر، بهترین و بیشترین اوقاتش را برای ارتباط میان خود و خدایش تنظیم می‌کند؛ یعنی او را مهیا می‌کند که اهل سیر در درون باشد.

انسانی که می‌خواهد خود را به دینداری اسلامی آراسته کند و از سوی دیگر به عرصه دنیای جدید نیز پامی‌گذارد، این معضل دینداری در دنیای جدید را با تمام وجود لمس می‌کند؛ یعنی دینداری‌ای که دعوت به درون دارد و دنیای جدیدی که گریز از دنیای درون و اشتیاق به دنیای بیرون دارد.

پنجم - یکی از شاخصه‌های دنیای جدید، دعوت به مصرف‌گرایی است. نظام



سرمایه داری دنیای جدید به صورتی سامان یافته است که جریان مصرف روزافزون را دائماً تشدید می کند. مردم، همه روزه از طریق رادیو، تلویزیون، روزنامه، تصاویر تبلیغاتی و... ترغیب به مصرف کالایی خاص می شوند. کالاهای خوراکی، پوشاکی، تزئیناتی، ورزشی و تفریحی با انواع شگردهای تبلیغاتی در قالب متنوع ترین صنایع بسته بندی جذاب، مردمان را به سوی مصرف هرچه بیشتر دعوت می کنند. به تعبیر اریک فروم، مردمی که در زیر این بمباران تبلیغاتی مصرف زدگی قرار می گیرند، دیگر نمی توانند خود تصمیم بگیرند و خود انتخاب کنند بلکه ناخودآگاه آن چیزی را انتخاب می کنند که تبلیغات مختلف آنرا توصیه می کنند. در دنیای جدید، نیازهای مصنوعی از طریق تبلیغات بسیار دقیق به مردم تزریق می شود و برای برطرف نمودن آن نیازها انواع کالاهای مصرفی ساخته و عرضه می شوند. حتی انسان ها اگر نیازی به کالایی خاص در خود احساس نکنند، وقتی مکرراً از طریق رسانه های تبلیغاتی، مصرف آن کالا توصیه می شود در ضمیر ناخودآگاهی که مورد هجوم تبلیغاتی رسانه ای قرار گرفته است، میل به مصرف آن کالا تحریک می شود و آدمی بدون توجه به مکانیسم مصرف خود، در دنیای جدید، بطوری تربیت می شود که مصرف گرایی برای او امری کاملاً طبیعی و ضروری محسوب شود.

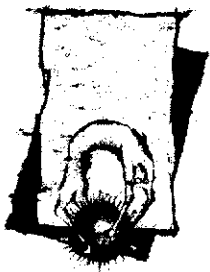
در دنیای جدید مصرف بیشتر، نه تنها ضرورت بلکه فضیلت نیز محسوب می شود و اعتبار اشخاص براساس میزان مصرف بیشتر و تنوع در مصرفشان ارزیابی می شود. در دنیای جدید اساساً مصرف، معیاری برای ارزیابی شخصیت افراد است. به تعبیر فروم، انسان ها دارای شخصیت بازاری می شوند و شخصیت هرکس براساس اینکه تا چه حد می تواند سود برساند و مورد مصرف قرار بگیرد، سنجیده می شود. روابط افراد با یکدیگر براین مبنا تنظیم می شود که تا چه حد می توانند دیگری را مصرف کنند و دیگری تا چه حد قابل مصرف کردن است و فردی که فاقد این قابلیت مهم باشد، در دنیای جدید محلی از اعراب ندارد.

بنابراین ملاحظه می شود که در دنیای جدید مصرف کردن از استفاده بی ضابطه کالاهای مختلف شروع می شود و به جایی می رسد که مصرف انبوه و مصرف زدگی، معیار و میزانی برای ارزیابی شخصیت افراد در نظر گرفته می شود.



از طرف دیگر، در دینداری اسلامی، قناعت در مصرف، ارزشی مهم محسوب می‌شود. تا جایی که در برخی از تعبیر دینی، زندگی قانعانه مصداق حیات طیب، معرفی می‌شود. در اینجا بنا نیست در باب قناعت از دیدگاه معارف اسلامی مطالبی گفته شود، همین مقدار اشاره می‌شود که فردی که به دینداری اسلامی آراسته است، وقتی به دنیای جدید وارد می‌شود و در آن شرایط ویژه مصرف‌گرایی قرار می‌گیرد و از هر سو او را به مصرف بیشتر ترغیب و تهییج می‌کنند، عملاً یکی از معضلات دینداری در دنیای جدید را لمس می‌کند و بنابراین آگاهانه یا ناآگاهانه، باید با تجدید نظر در نسبت دینداری خود با دنیای جدید، چاره‌ای برای رفع این معضلات پیدا نماید.

در این جستار کوتاه کوشش شد تا به طرح مسئله معضل دینداری در دنیای جدید و نمونه‌هایی از این معضلات اشاره شود قطعاً این معضلات بیش از آن است که بیان شد. اما برای توجه دادن اهل خرد، تذکر به موارد مذکور کفایت می‌کند. نکته قابل ملاحظه‌ای که در انتهای این گفتار لازم است بر آن تأکید و توجه شود این است که شاید بسیاری از دینداران و غیر دینداران، قایل به این معضلات نباشند و یا توجهی به آنها نداشته باشند. پرسش این است که چرا ایشان چنین معضلاتی را قبول ندارند؟ شاید بتوان دلایل و علل مختلفی را برای پاسخ به این پرسش ذکر نمود ولی قطعاً یکی از علل مهم عدم توجه به معضلات دینداری در دنیای جدید، عدم ورود به این دنیا است. کسی که طبیعتاً به چنین دنیایی وارد نشده است، معضلات حضور دینی در این دنیا را نیز ادراک و احساس نمی‌کند. دنیای جدید، صرفاً یک مکان جغرافیایی خاص در روی این کره خاکی نیست، بلکه هر مکان جغرافیایی می‌تواند محل ظهور و حضور فرهنگ و جهان‌بینی مربوط به دنیای جدید باشد. همانطور که قبلاً گفتیم، گرچه دنیای جدید اکنون در بستر جغرافیایی غرب عالم حضور یافته است، اما انحصار و اختصاصی به آنجا ندارد. هر جا که آن فرهنگ و جهان‌بینی و مختصات دنیای جدید حضور بیابد، آنجا دنیای جدید است.



بنابراین، ای بسا کسی به غرب جغرافیایی وارد شده باشد، اما به دنیای جدید وارد نشده باشد و ای بسا کسی در جایی غیر از غرب جغرافیایی باشد، اما به دنیای جدید وارد شده باشد. چون با فرهنگ و جهان بینی و ارزش ها و اهداف دنیای جدید مأنوس یا محصور شده است.

ذهن و شخصیت دینداران در مقابل دنیای جدید به مانند منشوری شیشه‌ای در مقابل نور عمل می‌کند؛ همانطور که هر بیننده‌ای پس از تجزیه نور توسط منشور، رنگ‌های خاصی را بیشتر یا کمتر می‌بیند. ای بسا دینداران نیز به تناسب شخصیت و آگاهی‌های خود - به شرطی که در برابر دنیای جدید قرار بگیرند - هر یک با طیفی از رنگ‌های دنیای جدید مواجه شوند و به تناسب این مواجهه به معضلاتی آگاه شوند که ممکن است دیگرانی که در برابر دنیای جدید قرار نگرفته‌اند یا با آن طیف از رنگ‌های فرهنگی و ارزشی و علمی و صنعتی دنیای جدید رویاروی نشده‌اند، به آن دشواری‌ها مبتلا و آگاه نشوند. از این روی، شاید عجیب نباشد که فرد دینداری را ببینیم که از برخی از بخش‌های سخت‌افزاری دنیای جدید استفاده می‌کند، اما به واسطه این استفاده از دنیای جدید معضلی را هم در برابر خود احساس نمی‌کند چرا که او یا اساساً به این دنیای جدید وارد نشده است یا با آن بخش از دنیای جدید که برای دینداری معضل‌آفرین بوده است مواجه نشده است.

به هر حال، به نظر می‌رسد هر چه دینداری ما سطحی‌تر و تقلیدی‌تر و کورکورانه‌تر و عدم ورود ما به دنیای جدید نیز محدود به ظواهر و پوسته و بخش سخت‌افزاری دنیای جدید باشد، آگاهی ما از معضلات دینداری در دنیای جدید کمتر و سطحی‌تر خواهد بود. البته در پایان، بیافزاییم که نمی‌گوییم، دنیای جدید برای دینداری هیچ کمکی به ما نمی‌کند و هیچ امکاناتی نمی‌تواند در اختیار ما قرار دهد. اما هدف این نوشتار نه تبیین «امکانات دینداری در دنیای جدید» بلکه بیان معضلات دینداری در دنیای جدید بود. به امید آنکه در فرصتی دیگر بتوانیم مقداری در باب «امکانات دینداری در دنیای جدید» تأمل نماییم.